

وحدت ملی با تقرب نیروها تحقق می یابد!

مشکل اساسی در درک لازم و ضروری بسیاری انسانهای عادی، از مفهوم «ملی» و «وحدت ملی» در جوامع چون افغانستان در آن متصور است، که در ترکیب اجتماعی آن، نمونه هایی از ساختارهای مخلوط اقتصادی-اجتماعی مسلط بوده و عناصر و پدیده های کهن، یعنی بقایای کم و بیش مراحل مختلف تاریخی گذشته نیز پهلوی هم قرار دارند. ازین چنین تفاوت های طبیعی، اکثراً بنا بر عدم درک لازم، چنین فهمی را بر می دارند که گویا هریک ازین تفاوت ها در گروپ انسانها، «ملت»، خاصی را می سازد. درحالیکه در جوامع دارای سطح معین انکشاف و رسیدن به مدارج معین تعلیمی و رشد حیات مدنی و شهری در تحت شرایطی که هر فرد جامعه، بهر سطح و صاحب هر گونه درجه درک و دارای موقف اجتماعی که باشد، باید همه و همه دارای حقوق مساوی و کرامت انسانی مساوی باشند. هیچ یک انسان نسبت به انسان دیگر دارای عزت و کرامت کمتر و یا زیاده تر نیست. اما از نگاه توانمندی و سلامتی جسمانی و روانی ممکن متفاوت باشند، که چنین هم است. در جوامع پیشرفته، همواره تکیه کلامی را بکار می برند، که برای حفظ و رشد نظم اجتماعی، باید شانه قویتر، از شانه ضعیف تر که توان حمل را نداشته باشد، بار را بگیرد. در صورت عدم مراعات «نورم» ها و ارزش های حیاتی، این حالت می تواند کشش ها و تضاد های نو را بوجود آورد و کهنه را هم تازه سازد.

در تمام جوامع میان نیروهای محافظه کار و تحول طلب با آهنگ های مختلف، موضعگیری های متفاوت وجود دارد. برای بسیاری از اتباع این کشورها، یا مفهوم «ملت» از بدو خلقت بشر مطرح است، خیلی دیرینه و از مبداء می دانند، و یا احساس «ملی» بخصوص در اکثریت کشور های تحت استعمار سابق، عمدتاً در مرحله آغاز مقاومت های ضد استعمار و برای کسب استقلال، تا حدی در پیوند با مفکوره ها و «ایدیولوژی» چپ، ضد «استعمار»، نیز احیاء شده است، که از موضعگیری های همبستگی بین المللی نیز کار گرفته می شده است. در قطب مقابل هم، مناسبات بالمثل جریان داشته است. بر اساس ارزیابی های مؤرخین، بسیاری ازین کشورها، با وجود آنکه، از قید استعمار رها یافته اند، مراحل انکشافی ای که برای «ملت شدن» و بنیادگذاری دولت ملی رشد یافته، لازم بوده است، پشت سر نگذشته اند. جوامع هنوز در قید و بند وابستگی های بی شمار و عقبمانی های اقتصادی و سیستم های غیر دیموکراتیک باقی مانده اند، که این خود یکی از موانع موجود در راه «وحدت ملی»، شناخته شده و محسوس است. وحدت ملی، بمفهوم «مدرنیست ها»، که نظام های کهنه «فیودالی»، بنظر آنها پس از انقلاب فرانسه، در چنین کشورها از ریشه کشیده شده اند، نمی توان بدون «دیموکراسی» و همبستگی اتباع تصور کرد. یعنی همین مفهوم «ملی» و هویت نسبتاً موهوم را که اصلاً دارای تعریف واحد، برای تمام جوامع نمی باشد، موجود است.

ممکن به همین علت هم باشد که گاهی حتی اصطلاح «ملت هفت هزار ساله» و یا «پنج هزار ساله» و غیره را در مورد کشور ما، از جانب بعضی ها می شنویم. برخی ها، ولو بزبان نیاورند، این اصطلاح و هویت را عمدتاً، فقط در محدوده «اینتی» و «مشخصات» فرهنگی و «مذهبی» می بینند. مگر کم اصطلاح «ملت مسلمان» را که ممکن هدف «امت مسلمان» باشد، شنیده باشیم. چنین موقف ها، در امر تقرب نیروهای مختلف در پروسه «وحدت ملی»، بمعنی اصلی کلمه، اثرات منفی داشته می تواند. تا زمانیکه در اجتماع یک دولت حاکم بر قلمرو آن، مناسبات اقتصادی-اجتماعی، سیستم تولیدی متمرکز برقرار نگردد، که جوابده نیازمندی های اتباع، مبتنی بر سیستم حقوقی عادلانه باشد، این پدیده «ملت» و «دولت ملی» ماهیت اصلی خود را نخواهد داشت و همبستگی اتباع هم بر ارزش های عمده مشترک فرهنگی بوجود نخواهد آمد. در صورت عدم موجودیت شرایط حیاتی، با «چانس» مساوی برای همه اتباع، در مطابقت «نورم» های قبول شده بین المللی با شرایط عینی در مناسبات بین المللی موجود، اتباع همیشه بیشتر غرق در افسانه های هزاران سال خواهند ماند.

مسئله دیگر اندیشان برای آنها طوری مطرح می باشد، که «هر آنکه با ماست، از ماست» و «هر آنکه با ما نیست با دشمن است و یا خود دشمن است». شرایط جنگی و عقبمانی های عام اجتماعی، اقتصادی و دوری مشهود از دستاورد های علمی در تاریخ، ممکن در چنین طرز تفکر اثر وارد نموده باشد. افراد با همچو برداشت ها و اندیشه ها، «پولرایزم سیاسی» یا «آزادی فکری» را نمی شناسند. داشتن «ایدیولوژی» های مختلف را چه بگوئیم، که حتی بعضی ها کلمه «ایدیولوژی» را هم نمی توانند، بشنوند و تحمل کنند. آخر چگونه خواهیم توانست، که برای همچو

انسانها، «فهرست» و تعاریف اصطلاحات را تغییر داد، و کلماتی را حذف کرد که خوش ندارند. کلمه و مفهوم گناه ندارد. گناه را عاملینی مرتکب می شوند که از کلمات برای پوشش و عوامفریبی کار می گیرند.

برخی از گروپ ها، چنان مفاهیمی را بزبان می آورند، که گویا «وحدت ملی» در نداشتن «طرز تفکر»، یعنی در حالت فقدان «ایدئولوژی» تحقق یافته می تواند. وحدت ملی، لباسی نیست که هر کس بر تن داشته باشد. وحدت ملی یک حالتی است که در یک سیستم، اجتماعی - سیاسی دارای دولت و قلمرو، تساوی حقوق همه اتباع، با فرهنگ و آزادی های معروف مندرج حقوق بشری، بمثابة یک اصل انکار ناپذیر شمرده شده، بر مواظبت از آن دولت ها، با داشتن ارگانهای معین با اعتبار و اعتماد در جامعه و وظیفه دار می باشند. در پهلوی همین دولت ها، و اتباع آن که ملت یاد می شود، طرز دید و «ایدئولوژی» که در تحت مفهوم «ملت گرایی» یا «ناسیونالیسم» هم حضور خود را نشان می دهد. مؤرخ و دانشمند معروف؛ هوبسباوم، مقدمه کتابش را بزبان آلمانی، چاپ ۱۹۹۱، با این کلمات آغاز می نماید: «ملت ها و دولت از تاریخ مسلماً آنچه را طالب نیستند، که از جانب تاریخدانان عصر، بدست نشر سپرده می شود، زیرا طوریکه ایرنیست رینان، بیش از صد سال قبل ارزیابی نموده است. «فراموشی و یا غلط فهمی از تاریخ، عنصر اساسی در ایجاد یک ملت شناخته می شود.»

ایرنیست گیلنر، دانشمند سر شناس در باره ملت و ملت گرایی می نویسد: «ملت گرایی قبل از همه یک اصول و یا پرنسیپ سیاسی است، بمعنی اینکه وحدت ملی و وحدت سیاسی با یکدیگر مطابقت داشته باشند.»
به ادامه مطلب فوق گیلنر کمی مفصل تر چنین اشاره می کند: «ملت گرایی بمثابة احساس - و یا جنبش - می تواند یکمک همین اصول تعریف گردد. احساس ملی خشمی است که به نسبت جریحه دار شدن همین اصول و یا رضایتی ایست که در نتیجه تحقق آن رونما می گردد. یک جنبش ملی توسط چنین احساس شتاب حاصل می نماید.» (ص، ۸، ایرنیست گیلنر، ناسیونالیسم و تجدد، بزبان آلمانی، ۱۹۹۰)
همین دانشمند در جای دیگر همچنان مفهومی را درین باره بیان داشته، افاده می نماید: این دولت ها و ناسیونالیسم است که «ملت» را می سازد، نه بر عکس.

وحدت ملی واقعی نیازمند «تقرب» همه نیروها و افراد مستقل وطن بلا کشیده ما می باشد، که هر یک به نظر و عقیده دیگران، احترام داشته باشند، ولی بجای آنکه فضای «بی اعتمادی» و «نزاع» حفظ گردد، باید در ترمیم و تبادل نظریات، برای حل معضلات کشور، تلاش صورت گیرد. با کار مشترک و داشتن طرز دید مستقل، همه برنده خواهند بود، در صورتیکه مردم ما از آن سودمند گردند.

درین روز ها، وقتی بعنوان نمونه، اظهارات افرادی را می شنویم، که زمانی در «حزب دیموکراتیک خلق افغانستان» عضویت داشته اند، حزبی که در گذشت زمان قریب بیست سال اخیر، به مقتولی می ماند، که جسد آن یافت نشده است، بدین معنی که قبل از آنکه از اریکه قدرت دور شود، خود قبلاً، بنابر اعترافات اخیر، یکی از رهبران وقت آن که خود، در مورد «تغییر نام» و «تغییر برنامه» گزارش می دهد، به «امید اینکه» از شدت مقاومت مخالفین آن کاسته شده و با تعمیم «مشی مصالحه ملی»، به ختم جنگ دست یابد، ولی باز هم سقوط کرد. حزب دموکراتیک خلق افغانستان تاریخ تأسیس خود را اول جنوری ۱۹۶۵ اعلان نمود. این تشکل سیاسی درست یکسال پس از اعلان قانون اساسی زمان سلطنت، در سال ۱۹۶۴، بفعالیت سیاسی اش، همزمان با سازمانها و جنبش های عدیة دیگر آغاز نموده است. وقتی در سال ۱۹۷۸ قدرت سیاسی را از طریق «قیام نظامیان حزبی» آن در اردو (اردو قرار تخمین در آنزمان حدود ۸۶۰۰۰ الی ۹۰۰۰۰ افراد و افسر داشته است) بدست گرفت، قرار گزارشات مطبوعات غربی، فقط حدود هفت الی هشت هزار عضو داشته است. در جلب و جذب اعضای آن هم، چنین حالات زندگی اجتماعی - سیاسی باید نقش داشته بوده باشد، طوریکه در اظهارات، مصاحبه اخیر یکی از رهبران بلند مقام وقت، با خبر رسانی «بی.بی.سی.» می خوانیم: «... سالهای هفتاد دو و هفتاد و سه متعلم صنف نه و صنف ده مکتب بودم... در لیسه ... دلیلش بیشتر عقلانی و فکری نبود. من خط مش و برنامه های سازمان ها و جریان هایی را که در آن زمان وجود داشتند، مورد ارزیابی و مطالعه قرار نداده بودم... در حقیقت من با این چیزها و در همان فضا علاقمند شدم به این حرکت ها و پیوستم به جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق افغانستان.» قرار اظهار یکی از جنرالان دولت وقت، «جمهوری دموکراتیک افغانستان» در سال ۱۹۸۰، در مصاحبه با یک نویسنده و «ژورنالیست» غربی گفت که در تشکیل دولت، بقول او، ۴۰۰۰۰ نفر در اردو باقی مانده بود. درست پنج سال بعد، یکی از جنرالان بلند مقام همان دولت وقت افغانستان، در مصاحبه، با مجله آلمانی زبان «دیرشپیگل»، مدعی شده بود، که تنها تعداد «افسران تحت فرماندهی آنها به ۴۰۰۰۰ نفر» بالغ میگردیده است. حقیقت اینست که از اردوی سابق، هر دو طرف درگیر جنگ، یعنی رهبری «حزب دیموکراتیک خلق افغانستان» که کنترل یا «رهبری دولت» را نیز دست داشته است، در یک جهت و رهبران «تنظیم های جهادی» و سایر تشکل ها یا جریانات سیاسی، که پس از اعلان قانون اساسی ۱۹۶۴ وارد میدان فعالیت های سیاسی شده بودند، در جهات جنگ از بقایای رژیم های گذشته استفاده نموده اند.

هر دو جانب تجدید نیروی انسانی خود را از جامعه افغانی بدست می آورده اند.. تپه ها و دشت های کشور پر از قبر های هموطنان ماست، که سلسله آن، تا اکنون ادامه دارد. «حزب دیموکراتیک خلق افغانستان»، از «۲۷ اپریل ۱۹۷۸ الی همان روز و ماه سال ۱۹۹۲، قریب سیزده سال در شرایط جنگ دوامدار، عمدتاً، مراکز شهر ها را تحت کنترل داشته است. اینک قریب بیست سال است، که مخالفین آنوقت آن، مشغول جنگ داخلی و حال بیش از یازده سال است، که در برابر دولت ائتلافی «چهارگروپ» اشتراک کننده در بن (اخیر سال ۲۰۰۱)، جنگ بنام و شکل دیگری ادامه دارد. به طرفداری هر دو جانب، قدرت های جهانی هم، سهم خود را ادا نموده اند. در هر دو جبهه درگیر، همین افغانها بوده اند، که در جنگ سهیم بوده اند و بیش از یک میلیون انسان قربانی این جنگ شده اند. (میل به تفصیل ندارم، زیرا همه هموطنان ما که حدود بیش از سی و پنج سال عمر داشته باشند، شامل فصل تاریخ زنده محسوب شده می توانند.)

صرفنظر از اینکه این چنین افراد تا چه اندازه، از «ایدولوژی» و اساسات علوم اجتماعی، که بعضاً بعنوان «جهان بینی علمی» نیز یاد می نموده اند، آموخته باشند، نمی توان قضاوت و تخمین نمود (در اروپا خاصاً بعنوان «طرز تفکر چپ» یاد می گردید) ولی هرگاه احصائیه فوق اعضای آنرا، که در مرحله «وحدت دو جناح» تخمین شده بود، در نظر بگیریم، که از همان آغاز کسب قدرت، با بحران و جنگ درگیر گردیده اند، خیلی کم احتمال می رود، که همه فعالیت های بعدی، «سیستم حاکمیت آن»، بر اساسات و مشی «ایدولوژیک»، استوار بوده باشد، که گاهی از زبان و خط «مسکوی» احزاب کمونیست دیگر، «مارکسیستی – لیننستی» یاد می شده است. رهبری آنها، به هر «شیوه» که بر قدرت نشستند و از مناسبات بین المللی به نفع قدرت شخصی و گروهی، بهر شکلی که کار گرفته باشند، حتی یک جمله هم از آنچه را که در «برنامه» نسبتاً ناقص و دارای مواد غیر علمی و غیر عملی، چون «راه رشد غیر سرمایرداری...»، یا تشکیل جبهه دیموکراتیک ملی، در عمل پیاده نتوانستند و یا نخواستند. انحصار «قدرت»، تطبیق «مدل» حاکمیت «یک حزبی»، با وجود، تشکل های به ظاهر «غیر حزبی»، در سیستم، از شدت مقاومت مسلحانه مخالفین کاسته نتوانست.

از صف این به اصطلاح اعضای اولی، هفت الی هشت هزار انسان زن و مرد، با سنین مختلف، که حتماً همه دارای طرز دید «چپ» و بنیاد علمی و اندیشه که یا بعضی از آنها، ممکن بشوق و ذوق خود را به آن منسوب می دانسته اند، و یا از جانب مخالفین آنها، به این خط یاد می شده اند، با وضع حقیقتی تطابق نداشته و ندارد. تعداد بی حساب از همان اعضای اولی هم، بنابر عوامل گوناگون، حتی به نسبت مخالفت و عدم موافقت با سیاست عملی رهبران کشته شده اند، یا وطن را ترک کرده اند. حاکمیت از ساختار «جمهوریت» زمان سردارمحمد داوود خان شهید و کارمندان دولتی نیزکار گرفته است، اینکه نامش را «انقلاب» نامیدند، در گذار اجتماعی سیاسی و غیره اثرات مثبت نداشته است، در جریان جنگ این حزب، بسرعت کمیت آنرا بالا برد. در کمترین وقت، تعداد اعضای حزب را خود، بیش از ۱۳۰۰۰۰۰ اعلان نمودند. در سالهای اخیر یعنی قبل از سقوط آن حتی بیش از ۲۰۰۰۰۰۰ نام می برده اند. چه انسانی دارای عقل سالم فکر کرده می تواند، که این همه اعضای جدید، به آثار «مارکس – انگلس» آشنائی داشته بوده باشند.

طوریکه در فوق ذکر شد، رهبران این «حزب» با داشتن هفت و یا هشت هزار عضو، بکمک و «دستور» بر تعداد «انگشت شمار» افسران قدرت را در دست گرفته است، ولی در آستانه سقوط، رهبری آن مدعی بوده است، که «نیم میلیون» مسلح متشکل از اعضای حزب و هواداران، را در اختیار دارد، ولی باز هم سقوط کرد. با ذکر این چند نمونه خواستم، به هموطنان درین مقاله کوتاه، ابراز نمایم، که نقص در طرز تفکر نه، بلکه در عمل انسانهاست. ما زمانی نیرو ها را در ماحول خود و خانه «وحدت ملی» جذب می توانیم، که از قضاوت های بی اساس و احساساتی خودداری نمایم. جنایت اگر با ذکر کلمه «انقلاب»، «انتر ناسیونالیزم»، «طبقه کارگر و همه زحمتکشان»، «وحدت ملی» و یا حتی توسط «افراطیون» با ذکر کلمه مقدس «الله اکبر» صورت گرفته باشد، همه و همه جنایت شمرده می شوند، جنایات قابل بخشیدن نیستند، اما در عین زمان، باید جانی را دقیق تشخیص نمود، زمانی او رابه همچو «جرم ونسبت» یاد کرد، که یک محکمه مستقل با صلاحیت و با اعتبار و مسئولین با دانش، پاک و عادل وفادار به قانون

کشور کشور، آنرا محکوم کرده باشد. مجاز نیست، که بدون ثبوت، کسی را «جانی» دانست، و قضاوت فردی را با «محکمه ذهنی انفرادی» بر پا ساخت. این چنین اعمال ضد بشری، باید در هر طرز تفکر محکوم گردد. وحدت ملی اتباع، با داشتن یک مفکوره و یک نظریه، محصول مغز یک انسان و یا یک «گروپ»، تحقق یافته نمی تواند.

جوامع و ملل ای که در حال صلح و ثبات بسر می برند، قرون متمادی بحرانهای داخلی و جنگ ها را هم در پهلوی، تلاشهای پیگیر در راه آموزش علمی، بهبود وضع اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و پایگذاری نظم پیشرفته حقوقی مورد اعتماد، برای مسئولیت آنها پشت سر گذاشته اند، در حال حاضر نیز فارغ از معضلات و پرابلمها نمی باشند، اما مدارج انکشافی در همه ساحات، برای آنها، چنان نظام هایی را بوجود آورده است، که بدون جنگ های داخلی بسر می برند. سیاست های ملی و یا مفهوم وحدت ملی را اگر، بمفهوم «مدرن» کلمه بپذیریم، «ملت» و «دولت ملی»، طوریکه از نامش پیداست، به همان «فورماسیون» دولتی اطلاق می گردد، که بنا بر ارزیابی «مدرنیست ها» پس از «انقلاب فرانسه»، موازی با سرنگونی کامل نظامهای «فیودالی» در اروپا بوجود آمده اند. در چنین «فورماسیون های» دولتی، سهمگیری، نسل نوینی از کتله های مردمی شهری، که بعضاً بعنوان «شهروند» یاد می نمایند، برجسته بوده است. انقلاب فرانسه، جهشی را در سیستم های قلمروی سلطنتی بوجود آورد، که از یکطرف، در سیستم های داخلی این کشور ها، پایه های اجتماعی حاکمیت ها توسعه بیشتر کسب نموده، دیموکراسی و مبارزات دول «ملی» جدید، در تسخیر جهان با شعار های نوین براه افتاد.

انسانهای نوین در تحت شرایط جدید، آموزش عامه را فرا می گرفتند، که دولت های «بورژوازی پیروزمند» در برابر «اشراف فیودال» و «خانواده های» منتفد و صاحب امتیاز دور «محافل حاکم» گذشته، فراهم می ساختند. ایجاد طرز نوین تولید، در عین زمان مناسبات جدید اقتصادی-اجتماعی را بوجود می آورد. هر یک از این مراکز جدید، طبیعتاً برای پیشقدمی جامعه خود، به رقابت در عرصه بین المللی، قدم بر می داشتند، که در عین زمان، پدیده های جدید، چون هویت و شهرت ملی با جلایش و رخ جدید، قد علم می نمود. اینکه بعداً رشد اشکال مختلف سرمایه داری، تشکیل و رشد «طبقات» و «قشر های» اجتماعی مختلف بوجود آمد، روز تا روز موضوع «مالکیت بر وسایل تولید» و رشد «سرمایه»، باعث بروز «تضاد های» های گوناگون گردیده، موضوع «بهره کشی انسان از انسان» در عمل کسب شدت نمود. انسان «مدرن»، معضلات «مدرن» و بغرنج را با خود آورد، که از تفصیل درین مورد، کنار میروم.

قابل یاد آوری می دانم، که به نظر اینجانب هم، به تأیید از نتایج تحقیقاتی دانشمندان معروف جهان، پدیده «ملت»، «دولت»، و یا «دولت ملی»، از همان آغاز حیات اجتماعی «انسان» بمعنی اصلی کلمه، وجود نداشته و بقول صاحبان علم و دانش، «هر آنچه تازه پدید می آید»، زمانی از صحنه برداشته و نابود می شود. ایجاد و نیازمندی حفظ آن در دست خود انسان هاست، که تابع سطح رشد و موافقت و مراعات از جانب خود انسانهاست، که عاری از «بحران» و «فاجعه» و غیره انواع مختلف یا نشیب و فراز بوده نمی تواند.

در اجتماعات اگر «فقر مطلق خیالی» و یا «غنا و فراوانی خیالی» همه چیز وجود داشته باشد، «تضاد و رقابت» هم، بین اعضای چنین اجتماعات وجود نخواهد داشت. با بروز تفاوت در مواضع، بخصوص موقف های متفاوت هر انسان یا یک جمعیت در پیوند با منابع طبیعی، باعث بروز بحرانها، منازعات و برخورد های خونین گردیده است، دوران طولانی برده داران گذشت، تا قیامی، بنام قیام «سپار تاکس» در تاریخ بشر، قریب دو هزار سال قبل بوقوع پیوسته است. صرف نظر از آنکه، آن قیام، ممکن بشکلی نبوده باشد، که «هالیوود» در یک «فلم سینمایی» تمثیل نموده است. قریب دو هزار سال بعد، یک سال قبل از ختم جنگ اول جهانی، «انقلاب بلشویک ها» در روسیه یکی از بزرگترین نظام های سلطنتی را سقوط داد. اینکه بعداً در طی مدت قریب هفتاد سال در عرصه بین المللی گذشت، تاحدی می دانیم، تفصیل آن درینجا نمی گنجد.

در جنبش های ضد نظام سرمایه داری، یا جنبش های چپ، با مرحله جدید از افکار و نظرات سیاسی قدم گذاشت. انتقاد «کارل مارکس» از «نظام سرمایه داری» بخصوص «سرمایه انحصاری» و تحلیل های علمی تاریخی مشترک، «کارل مارکس» و «فریدریش انگلس»، از تاریخ جوامع بشری، بخصوص تحلیل از ترکیب اجتماعی، نظیر «طبقات و مبارزه طبقاتی»، نشر «مانیفست حزب کمونیست»، همچنان استدلال اینکه، سرمایه ماهیت پیوند بین المللی داشته است، باید «پروولتاریا» نیز، اتحاد و پیوند بین المللی داشته باشد، بدینترتیب، «انترناسیونالیزم پروولتری» بیکی از «شعار های» زنده، در قرن نوزده و قرن بیست، شناخته شده است. موقف «ضد امپریالیستی» و «ضد استعمار»، احزاب چپ و «کمونیستی»، با پیوند ها، همکاری ها و حمایت از جنبش های «آزادببخش ملی» نیز همراه بوده است. در اوج سیاست اشغالگرانه استعمارگران برتانیه، «فریدریش انگلس» در خطاب با اتباع برتانیه، اظهار می دارد که ملت هائیکه در اسارت کشیدن ملل دیگر یاری می رسانند، خود «آزاد» بوده نمی توانند.

قیام برده ها تحت نام قیام «سیار تاکس»، یکدم به رهائی و آزادی برده ها، نینجامید. جنبش های بعدی، از همان آغاز تفاوت ملکیت و نعم مادی، در اجتماع انسان، چه بسی مصیبت ها و معضلاتی نیست، که انسانها و تاریخ ندیده باشد. صلح و آرامش را یک سیستم نمی تواند بر قرار سازد، تا در مسیر حل معضلات حیاتی اتباع عمل ننماید. در جوامع پیشرفته همین اکنون متناسب، با نفوس آنها، میلیون های انسان، در اوقات فارغ خود، در مؤسسات عام المنفعه و خیریه، بطور «افتخاری» به جامعه خود خدمت می نمایند، اینهم یکی از نمونه های درک درست، مربوط بودن بیک جامعه و حفظ وفاداری به آنرا نشان می دهد.

علاوه از موجودیت حالت فوق، نباید از نظر دور داشت، که اگر اختراعات جدید، پیشرف های علمی - فرهنگی، در راه بهبود زندگی اجتماعی صورت گرفته و صورت می گیرد، تحمل زور و ظلم، دروغ، جعلکاری، فریب و غیره انواع اعمال، همه و همه برای ارضای خاطر و استفاده نا مشروع، توسط انسان است که صورت می گیرد. بهر اندازه که اجتماع انسان، به پیشرفت دست برده است، بهمان اندازه، نیازمندی، در امر حفظ دستاورد ها را درک نموده است، زیرا موازی با سرعت انکشافات مثبت، مهارت های حرفوی تخریبی و جنائی و انواع انحرافات و فریبکاری های متنوع، بشمول، مهارت ها در سازماندهی اعمال «جنائی»، که بعضاً بعنوان «جنایت سازمانیافته» نظیر تشکل های غیر قانونی، نوع «مافیائی»، یاد می کنند، نیز راه می یابد. ادیان و مذاهب و قوانین پدیدار گردیده اند، تا جلو قدرت «تخریبی» انسان گرفته شود. البته قدرت «تخریبی» و قدرت «آبادی و سازندگی»، در همه انسانها با تناسب متفاوت وجود داشته می تواند، تعقل، منطق و غیره استعداد ها و پذیرش ارزش ها نیز متفاوت است. درین مورد هم از تفصیل، صرف نظر می نمایم.

همین انکشاف و جهش انتقالی سیستم ها، بخصوص در غرب اروپا و شمال قاره آمریکا و انگلستان، بعد از انقلاب فرانسه اساساتی را برای دیموکراسی بعدی، آنهم بعد از دو جنگ بزرگ جهانی، یعنی جنگ اول (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) و جنگ دوم جهانی (۱۹۳۹ - ۱۹۴۵) ممکن ساخت. با تقسیم جهان به دو «قطب متضاد»، که «فضای جنگ سرد» و مسابقات تسلیحاتی را نیز با خود داشت، با «شکست و فرو پاشی استعمار» ویا تغییر، ساختار در نحوه حاکمیت بین المللی «سرمایداری» در غرب، انکشافاتی را در «جهان سوم» یا کشور های در حال رشد با خود آورد. در تحت نفوذ هر دو سیستم «دشمن» همدیگر، کودتا های متعدد، در امریکای لاتین، افریقا و آسیا بوقوع پیوست. در زیر سایه فعالیت های هر دو قدرت بزرگ جهانی، در همه قاره ها، سیاست هایی عملی گردید، که دامنه و عمق خسارات آن برای بشریت ممکن تا اکنون، بصورت جامع ارزیابی نشده باشد. اگر در ربع سوم قرن بیست، در وقایع «وینتام»، در «نابلی» «چپ»، «پیروزی» ثبت نمودند، درین مسابقات، بحرانات دیگر جهان، چون شرق میانه بصورت دوامدار «گرم»، نگهداشته شد. اوضاع جهانی، مصیبت های عظیمی را بر قلمرو کشور ما نازل ساخت.

احزاب دارای نظرات «چپ» و دید فلسفی آنها بر مبنای اندیشه ها و نظرات «مارکس- انگلس»، برخلاف اظهارات مخالفین این جنبش های چپ، نه در آغاز واحد بوده است، و نه هم امروز. به همین ترتیب در طیف راست، جنبش ها و حرکت های سیاسی فرهنگی، وقایع و حوادثی صورت پذیرفته است، که همچنان باعث بحرانات و فاجعه ها گردیده است.

با داشتن طرز تفکر نوین و مستقل از تأثیرات عنعنوی غیر مؤثر کهنه، در امور سیاسی، اداری، فرهنگی و تولیدی جدید، که صنایع جدید در شهر ها، در مقایسه با حیات «دهاتی» و «زراعتی» غیر ماشینی، مواضع حاکم را اتخاذ نموده است، بمثابة هبستگی بین اتباع هرکشور و قلمرو خصوصیات خاص خود را می داشته باشد. عامل اساسی ایجاد شرایط ثبات، بیشتر متناسب با ترکیب و ساختار اجتماعی و انکشاف اقتصادی شناخته شده، نیرومندی و بازدهی اقتصادی، می تواند، بمثابة معیار یا درجه سختی اتحاد شمرده شود، که با بنیاد حقوقی مورد قبول افراد جامعه و فرهنگ ای که برای جامعه، محتوای زندگی سعادت مند می بخشد، شمرده شده است.

بشریت از همان ابتدای زندگی اجتماعی باخطرات روبرو می گردیده است، چنانچه حین مقابل شدن با خطرات انسان و اجتماع آن، سرمشق و رهنمود دهنده ترین، سؤال مخصوص «سقراط» (دوره زندگی او از سال ۴۶۹ الی ۳۹۹ قبل از میلاد مسیح) را بزبان می آوردند که می گفته است: «چه باید کنیم؟».

طرح چنین سوال و اقدام درین راه، در صورتیکه وحدت و یکپارچگی در اجتماع موجود باشد، بسرعت می تواند عملی گردد، ولی اگر خطرات و موانع همانند وضع بیش از این سه دهه کشور ما باشد، طبیعتاً در صورتیکه هر یک از گروههای «رقیب»، این سؤال را مطرح نمایند، یا راه مذاکره و «صلح» و یا «جنگ» را پیش خواهند گرفت. صلح فقط از راه «تفریب» نیروها که بمعنی حرکت بسوی همدیگر و دریافت جوانب و مواضع مشترک می باشد، برقرار شده می تواند.

اساسات رسيدن به همچو مرحله از وحدت ملی را، تضمين يك نظام قانونی مشروع، ممکن می سازد. وقتی از «وحدت ملی» و همبستگی اتباع حرف بزبان می آورم، بدین معنی نیست که برای کشور ما، بطور ساده، یک طرز دید یا «ایدولوژی» و یک «حزب» و یا یک «دین و مذهب»، پیشنهاد نمایم. داشتن عقیده، نظر سیاسی و غیره آزادی های انسانی، حق هر فرد این جامعه و سرزمین است. اما آنچه ای مانند دیگران فکرمی کنم، در جهان امروز، از ۲۶۵ سال بدینسو درین قلمرو، مردم آن، صرفنظر از هر گونه ترکیب اجتماعی و «ایتنی» که داشته و دارند، دولت و یا نوعی از حاکمیت برقرار نموده اند. در حفظ و یا توسعه آن، بر طبق شرایط معمول هر مرحله، خون ریخته شده، ولی روز های خوشی و سعادت هم وجود داشته است.

پای

د پانوی شمیره: له ۶ تر 6

افغان جرمن آنلاین په درېنت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنی د لیکنیزی بڼې پاروالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رابړلو مخکې په خیر و لولئ